

لغت موران (جلسه ۱۸)

در بحث لغت موران که به داستان حربا و خفاش‌ها رسیدیم که یک آفتاب پرستی بود که خلاصه نزاعی بین این‌ها و خفاش اتفاق افتاد، و این‌ها را توضیح دادیم که خفاش نماد تیرگی و تاریکی و بودن در تاریکی است، همان نفس ناطقه ایست که تا سطح نفس اماره آمده و لذت‌هایش در تاریکی است، یعنی اگر هم قرار است لذتی ببرد در تاریکی و عادت به تاریکی است، به هر جهت آمدند و این حربا و آفتاب پرست را که اتفاقاً خوراکش آفتاب است را مجازات کنند، و با دید خودشان گفتند ما او را می‌بریم جلوی آفتاب می‌گذاریمش تا بمیرد، و بحث این بود که اگر می‌دانستند که حربا چقدر مشعوف می‌شود از این قضیه، هیچ موقع همچین کاری را نمی‌کردند و از غصه دق می‌کردند، (در متن همچین چیزی هست) اینجا بود که یکسری بحث بسیار مهمی وجود دارد، و آن بحث لذت و الم و این‌ها در خوراک قوا، که قوای انسان و آن نفس ناطقه انسان از چه چیزی لذت می‌برد، اگر خوراک دیگری به او بدهید نمی‌تواند لذت ببرد و لذاتذ خیلی زودگذر می‌برد و گاهی اوقات از این لذت‌های زودگذر ضربه می‌خورد، عاقبت خوبی هم ندارد بالاخره همه ما در شریعت می‌شناسیم، شریعت مجموعه‌ای از لذت‌هاست و اینکه می‌خواهد انسان به لذت برسد و به لذت پایدار برسد.

شما ببینید گاهی اوقات حتی الان یک مالی هست در تهران، این در اروپا خیلی قدیمی است، ولی دیده‌اید می‌روند در یک اتاقی چینی می‌شکنند؟ می‌روند پول می‌دهند برای یک اتاقی که یک باکس چینی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهند، و آن‌ها می‌زنند چینی‌ها را می‌شکنند، و انگار به نوعی دق دلی خودشان را خالی می‌کنند برای سلامت اعصاب و روان! غافل از اینکه این اتفاق به صورت مقطعی برای شما می‌افتد که بزنی یک چیزی را درب و داغون کنی و خیالتان راحت شود که دق دلیتان را خالی کرده‌اید، ولی سریعاً برمی‌گردد و این آتش با یک لهیب بیشتری در وجود انسان فوران می‌کند، برای همین است که ما در شریعت از این توصیه‌ها به این صورت اصلاً نداریم! بله این را داریم که کسی برود این‌چور خواسته‌ها و لذت‌ها را در بستر، خلاصه برود به لذت پایدار برسد نه به لذت‌های مقطعی و زودگذر، برای همین است ما اصلاً در دین این را نداریم، بله بیاید آن فضای نشاط جوانانه خودش را در قالب جهاد (فی سبیل الله) به نوعی پیاده کند، آن یک بحث دیگر است که من عرض کردم این همان تصعید شهوات انسان است، و شهوت انسان وقتی که صعود می‌کند، شما می‌توانید راهی را درست کنید برای اینکه به جای اینکه شهوت را ندید بگیری، به تعابیر متعددی در قرآن که وصف بهشت و این‌ها را می‌گوید شما عملاً دارید شهوات را جهت می‌دهید و به لذت‌های پایدار تبدیل می‌کنید.

اینجا در قرآن بمانیم من یکمی راجع به لذت و الم در قرآن یک نکته‌ای بگویم، نکته مهمی است، اول از بیرون یک چیزی بگویم بعد آیاتش را بخوانیم؛ شما که با قرآن آشنا هستید می‌دانید که اگر بگویند جهنم را خلاصه کن، جهنم خلاصه‌اش چه می‌شود؟ می‌شود عذاب، اصلاً عنوانش این است، الم، درد، مشکل، تنگی، همه‌اش یک مدل عذاب است، حالا عذاب مهین، عذاب لحریق، عذاب‌های متعدد؛ بیاید در بهشت هم حساب کنید دقیقاً نقطه مقابلش این است که، همه‌اش بشاش بودن، خرسند بودن، فرح بودن، تحبسون بودن، لذت بری به انواع لذاتذ، فضا این است یعنی فضای بهشت و جهنم، جهنم همه‌اش غم است، غصه است، (طعام ذا غصه) است، همه‌اش این مدلی است؛ بهشت چه مدلی است؟ بهشت همه‌اش خوشی است، اصلاً غم در بهشت نیست، این فضا را دارید دیگر؟ به اضافه این مقدمه دیگر بکنید که آن چیزی که بهشت است روح آدمی است، می‌دانید که بهشت و چشمه‌های بهشت و این‌ها، روح انسان است که بهشت است! و خود روده‌های بهشت را خود این «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» اصلاً رود بهشت از درون وجود انسان است، بهشت درون وجود انسان است، مرتبه وجود انسان است، مرتبه روحی وجود اوست، که عرض کردیم اگر این نفس برسد به نفس مطمئنه در آن حالت، بالاخره این از یک جایی آمده خوراک خودش را دارد، اگر خوراک دیگری را به او بدهید، ممکن است که به صورت مقطع کوتاهی یک واکنش لذت بری کند، ولی اساساً نمی‌تواند! به دلیل وجود نفس ناطقه در آن، که ما در بحث‌های معاد مفصل عرض کردیم که اصلاً در وجود آدم مصحح عذاب است، چون بالاخره خود نفس ناطقه آن سویی است، جهت ملکی‌اش در آن زیاد است، و اگر این را پایین بکشید، شما می‌خواهید این را در خلاف جهت حرکت خود نفس درگیرش کنید

و این نمی‌تواند لذت ببرد، لذت‌هایش را مقطعی می‌برد، مثل یک سم شیرینی است که اگر بخورد، منطقه دهن است، اصلاً شما کلاً غذا که می‌خورید منطقه دهن لذت می‌برد دیگر معده که لذت نمی‌برد، دهنش یک لذتی می‌برد بعد که می‌رود داخل امعا و احشاش به هم می‌ریزد!

لذا ما اگر این‌ها را بدانیم، این را می‌فهمیم که اساساً در دنیا اگر کسی دارد غصه می‌خورد، دارد با جهنم مناسبت پیدا می‌کند! نه حزن‌های سطح بالاها، مومن کلاً بشاش است، یعنی خوشحال است، فرح است، خرقیف است، نه اینکه سختی نمی‌بیند، نه سختی می‌بیند ولی به جهت روحی پژمرده و افسرده و با غصه و نگرانی و این چیزها نیست، همه این احوالاتش هم احوالاتیست که اگر حزن و این‌ها دارد باز از جنس متعالی است! (بله گریه می‌کند) ولی شبیه یک انسان افسرده گریه نمی‌کند، شبیه یک انسانی که اشک شوق می‌ریزد گریه می‌کند، گریه‌اش این مدلی نیست، همیشه گریه شوق می‌کند. این همان چیز نیست که کسانی که خفاشی زندگی می‌کنند، لذتی که مومن دارد می‌برد را، این اساساً نمی‌تواند بفهمد! کما اینکه دیدید کسانی که اهل درس و بحث نیستند، مثلاً برمی‌گردد به امثال ماها می‌گوید (این همه سرت در کتاب است، مثلاً چه کاری است؟ مثلاً این چه زحمت بیخودی است داری به خودت می‌دهی؟) مثلاً فکر می‌کند مطالعه برای ما زحمت است، نمی‌داند که آن غذایی که تو داری می‌خوری را اگر صدها برابرش کنی می‌شود لذت مطالعه! حتی در بحث‌های عرفانی سر جای خودش، می‌گویند القائات ملکی همراه با لذت عظیمه است، اصلاً شاخصه‌اش لذت است! یعنی می‌گویند چگونه می‌شود که طرف می‌فهمد یک القاء رحمانی دارد؟ می‌گویند خیلی لذت می‌برد و لذت پایدار هم می‌برد، مثلاً یک القاء ملکه دیگر داشته باشد یک دفعه ۶ ماه سر مست است، اساساً هیچ خوردنی‌ای نمی‌تواند این کار را با ما کند، هیچ کسی نمی‌تواند این کار را کند، مثلاً طرف یک غذایی بخورد و ۶ ماه سرمست باشد بخاطر غذایی که خورده است، این گونه نیست، (می‌توانیم مرتبط کنیم ولی خودش یک بحث مستقل لذت است) می‌گویند لثیمان از طعام لذت می‌برند، و کریمان از اطعام! لذتی که اطعام دارد هیچ موقع با لذت طعام قابل مقایسه نیست، و می‌بینید جنس لذت پایدار می‌شود، اساساً لذت است و پایدار هم می‌شود.

و این‌ها هم لذت‌های نفس است، می‌دانید که ما اگر هم هرکدام را می‌گوییم لذت قوه چشایی، لذت قوه بینایی، لذت قوه لامسه، و همینجوری لذت‌های مختلف، این‌ها لذت نفس است در قوه بینایی! لذت نفس است در قوه چشایی و در سامعه و در لامسه، این‌ها لذت نفس است، برای همین است که چون لذت نفس است اگر دقت کنید، اگر شما بهترین غذا را داشته باشید، ممکن است نفستان لذت نبرد، چرا؟ بخاطر اینکه مثلاً شما رفتید یک جای خیلی کثیف به صورتی که لذت بینایی‌تان تامین نمی‌شود، وقتی که لذت بینایی‌تان تامین نمی‌شود لذت نفستان هم تامین نمی‌شود! آن موقع این از قوه چشایی هم نمی‌تواند لذت ببرد! مثلاً شما می‌خواهید آن غذای بسیار خوشمزه را بخورید، در یک محیط کثیف اصلاً به دلتان نمی‌چسبد، اصلاً به دلتان نمی‌آید، (بله دقیقاً، یعنی نفس است که دارد یک لذتی می‌برد یا نمی‌برد) ما همه‌اش می‌بریمش در قوه چشایی و چه و چه آخرش می‌بیند باز هم لذت نمی‌برد، چرا؟ چون نفس لذت نمی‌برد! نفس یک جهت دیگری دارد و لذت نمی‌برد. لذا جریان جهنم جریان غم و غصه است، جریان پژمردگی و افسردگی است، اتفاقاً فضای دین و قرآن پر از لذت است، من در همین برنامه محفل هم چندبار در مصاحبه‌ها عرض کردم که (اشتباه ما در نحوه ارائه دین این گونه است که دین مجموعه‌ای از لذت‌ها نیست، مجموعه‌ای از فشارهاست.) در صورتی که فشار مناسب جهنم است نه مناسب دین! اگر کسی بهش فشار بیاید به عبارتی مشغول جهنم است، یعنی دارد جهنمی زندگی می‌کند نه بهشتی، بهشتی زندگی کردن در این دنیا یعنی پر از لذت! خب جنس لذت فرق دارد، طرف فکر می‌کند تا می‌گوییم لذت‌ها یعنی مثلاً غذای آنچنانی، که اتفاقاً حتی خود غذا خوردن و این‌ها چون لذت نفس است، اگر نفس در وضعیت درستی باشد یا در جای مناسبی باشد، می‌بینید که حتی از غذا خوردن یک لذت عظیمه می‌برد، این غذا بخورد او هم غذا بخورد، این غذا بخورد او هم همین غذا را می‌خورد، ولی یک لذت بزرگی می‌برد! حالا بالاتشبهه و البته تشبیه‌اش هم بد نیست.

برای من پیش آمده که در محضر حضرت آقا چای خوردیم، با هم می‌خوردیم و با هم صحبت می‌کردیم، لذت آن چای خوردن از آن لذت‌ها ماندگار است، یعنی آدم هر موقع که یادش می‌افتد، چرا؟ چون نفس داشته یک لذت بزرگتری می‌برده از اینکه در

محرر نائب الامام بوده، چون داشته این لذت را می‌برده، این خودش را می‌ریزد در قوا و از جای خوردن هم لذت می‌برد! بله، جای روضه هم این‌گونه است، مثلاً غذای عروسی هم همین است در روایت هم دارد، افطاری هم این‌گونه است، بله جای‌های مسیر اربعین هم این‌گونه است، جای عراقی در مسیر اربعین یک چیز دیگر است! چرا؟ چون لذت دارد از ناحیه دیگری می‌آید و این را حتی در قوه چشایی هم می‌ریزد، مثلاً وقتی که می‌فهمید فلان عطر حرم حضرت عباس (ع) است، اصلاً آن عطر برایتان یک چیز دیگر است و یک حس دیگری دارد و انقدر این عطر برای شما خوش بو می‌شود، چرا؟ چون می‌بینید نفس دارد یک لذت دیگری می‌برد، برای همین است که برای لذت بردن اول نفس باید لذت ببرد. حالا این «طَيِّبَتِ مِنْ أَلْرِّقِيِّ» کسی که دارد طویبات از رزق می‌خورد، یعنی دارد این را در ارتباط با خدا می‌خورد، چنان لذت می‌برد که حالا «خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» وقتی بالاخره پرده‌ها این‌گونه بر می‌افتد می‌بیند که این دوباره دارد لذت می‌برد. حالا در بحث‌های قرآنی و عرفانی ما دیدید که بعضی وقت‌ها مثلاً تشبیهی شده، یا مثلاً آیه‌ای که ما راجع به ملائکه در قرآن داریم راجع به امام معصوم است که می‌گوید «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» اینجا همان جهتی است که ما انسان داریم، ملک داریم و بهیمه داریم و بهائم داریم؛ ملک کسی است که عقل بلاشهو است، بهیمه و بهائم شهوت بلاعقل است، انسان این وسط ترکیبی است، منتهی نفس ناطقه‌اش خودش به سمت «فَقَعُوا لَهُ سَجْدِينَ» است «تَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» لذا می‌تواند در ملک این را جستجو کند، اگر به عبارت‌های ملکی پردازد و در آن فضاها ملکی باشد، اگر شما هم خواستید نگاه کنید هرچه حالت ملکی دارد را نگاه کنید، اینجا حالت آن انسانی است که شبیه حربا و آفتاب پرست شده و دیگر دارد رو به آفتاب حرکت می‌کند.

اگر در بهشت هم آیات مربوط به بهشت را دیدید این‌ها را تطبیق کنید، این باید اینجا اتفاق بیفتد، کلاً (خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ) اتفاق می‌افتد، وگرنه باید اینجا اتفاق بیفتد، هرآنچه که لذات بهشتیان هست، این فضای شادمانی و این‌ها، (نه لذت قوه چشایی است، یعنی قوه چشایی‌اش لذت می‌برد) یک بحثی است در عرفان «فِي كُلِّ إِسْمٍ كُلُّ إِسْمٍ» چون هر اسمی و همه اسماء در آنجا هست، آنجا به دلیل اینکه نفس خودش را در قوای مختلف می‌ریزد، (از این جهت نه، خود قوه چشایی دارد لذت بالاتری می‌برد، منتهی این‌ها قوه چشایی نفس است دیگر، یعنی قوه نفس محسوب می‌شود). اگر دین این‌گونه معرفی شود همیشه در آن پیروزی است، همه‌اش در آن لذت است، اگر اشکی هست اشک متعالی با لذت است، مثلاً شما وقتی که برای امام حسین اشک می‌ریزید هیچ موقع احساس افسردگی نمی‌کنید، حتی درست بعدش دیده‌اید چه حملات با شعفی به آدم ایجاد می‌شود؟ این خیلی کار طبیعی‌ای است که در آن هست، یعنی یک حمله‌های با شعفی است، مثلاً این‌گونه نیست که آدم پژمرده شود، بعدش اینجوری است که دوست دارد بگوید بخندد و شوخی کند، یعنی شمع او را گرفته. این با مرگ یک عزیزی فرق می‌کند، چون در آن مرگ عزیز دارد افسرده می‌شود، چون در آنجا متعالی نیست به عبارتی. کلیت موضوع این است که شخص به این نیاز دارد که متعالی شود، کما اینکه اگر واقعاً منغم در ماده شود و لذات اینجا، اصلاً نمی‌فهمد آن چه لذتی دارد، مثلاً لذت سجده را متوجه نمی‌شود و می‌گوید (او چه زحمتی دارد به خودش می‌دهد) زحمت هست ولی فرجه است، مثل کسانی که باشگاه می‌روند خب آن‌ها زحمت می‌کشند یا نه؟ ولی به او بگویید این زحمت مثل زحمت این است که تو داری یک خیابان را جارو می‌کنی، می‌گوید نه من پول می‌دهم که بیایم این زحمت را بکشم، کلی هم کیف می‌کند کلی هم عشق می‌کند، اتفاقاً کلی هم فرحناک می‌شود.

لذا سعی کنید از زندگی لذت ببرید، و آدمی که آفتاب پرستی زندگی نمی‌کند و می‌خواهد خفاشی زندگی کند، این اساساً از هیچی نمی‌تواند لذت ببرد، حتی آن لذت‌های زودگذری هم که ایجاد می‌شود، لذتش به شدت زودگذر است! (نه خب نسوزید؛ یک تجربه‌ای کردید و در آن یک لذت عظیمه‌ای بوده، اصلاً این‌ها جزو چیزهایی نیست که کسی بتواند مدام چنین لذاتی را در یک سطوح خاصی تجربه کند) یعنی القانات ملکی القاناتی نیست که مثلاً ادامه‌دار باشد، عظیم است و طرف بزرگ بودنش را متوجه می‌شود. حالا یک چندتا متن ببینیم تا معلوم شود داریم راجع به چه چیزی حرف می‌زنیم، (سوره مبارکه زخرف، آیه ۷۰، صفحه ۴۹۴) را ببینید «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» وارد بهشت بشوید، شما و (أَزْوَاج) شما، (أَزْوَاج) به معنای همسر این دنیا نیست، یعنی کسی که همراه انسان است، ممکن است باشد، ممکن است نباشد؛ (تُحْبَرُونَ) یعنی خیلی شادمان، «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ» ظرف‌هایی از طلا و جام‌هایی از این شراب‌ها (مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ) این

در گرداگردشان می‌چرخد، خوب دقت کنید مهم است «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ» در آن‌ها یک چیزی است که دلخواه نفس است، و چشم لذت می‌برد، یعنی چون نفس لذت می‌برد چشم هم لذت می‌برد، از جی؟ یک موقع هست می‌گویند از حوری لذت می‌برد، مثلاً او می‌گوید یک چیز چشمی است، ولی یک موقع از جام بهشتی و چیزی که در جام‌های بهشتی است، چشم لذت می‌برد! چرا؟ چون جان دارد لذت می‌برد (وَفِيهَا) بخاطر همین چشم نواز است، یعنی چشم هم بهره خودش را می‌برد، چرا؟ چون نفس دارد بهره می‌برد.

(سوره مبارکه صافات، کنار صفحه ۴۴۷) را ببینید (تزیین غذا؟ نه، خود آن غذایی که شما افطار می‌خورید، چشم از دیدن این غذا لذت می‌برد، نه اینکه شما بنشینید غذا را تزیین کنید که! شما بخاطر خدا روزه گرفتید، بخاطر خدا می‌خورید) در روایات دارد خوب به آن دقت کنید و از زاویه لذت به آن نگاه کنید، گفته برای هر چیزی نیت کنید «یا أبا ذرٍّ، لَيْتَ كُنَّ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ صَالِحَةٌ، حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ» شما حتی در نوم و اکل نیت کنید؛ نیت کنید و بگویید خدایا من این را می‌خورم چون می‌خواهم زورم زیاد شود، بعد وقتی که نفس دارد از یک ناحیه دیگری لذت می‌برد، من می‌خواهم برای امام زمان سربازی کنم، وقتی کسی این کار را می‌کند، چشمش از دیدن آن سبزی لذت می‌برد. وقتی که کسی (فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ) در خوردن و خوابیدن دارد نیت می‌کند، چون نفسش دارد یک لذت خوبی می‌برد، او وقتی که دارد برای حضرت کار می‌کند لذت می‌برد، او از دیدن یک صحنه اینجوری لذت می‌برد، از دیدن بچه‌اش یک لذت فوق العاده بیشتری می‌برد، حالا من نمی‌دانم چرا می‌گویید برای خانم‌ها لذتش آسان‌تر است، اگر نیت خدمت به خانواده باشد و اگر بتوانید این را گره بزنید، این خیلی مهم است که کسی بتواند این را گره بزند به یک جریان معرفتی که شاکله‌ی نبی داشته باشد و نیت الهی باشد، با همان غذایی که دارد درست می‌کند لذت می‌برد، از آن کار دارد لذت می‌برد، بله «فَكِيهَةٌ، فَكِيهَةٌ» «فِي شُغْلِ فِكِهُونَ» است، یعنی شغل اصحاب جنت کلاً فکاهی است، فکاهی به معنای درستش نه آن چیزی که ما راجع به فکهن هم داریم، راجع به چیزهایی که در دنیا حالت فکهن دارند؛ نه آن کسی که در دنیا فکاهی و سرگرم است و با لهو و لعب و لهو و این‌ها دارد زندگی می‌کند، بساط دیگری است، ولی در آنجا (فِي شُغْلِ فِكِهُونَ) است، یعنی کلاً عشق می‌کند، این بازتابش اینجا این است که واقعاً یک مومن در اینجا فکاهی است، یعنی همه‌اش دارد کیف می‌کند، درس می‌خواند کیف می‌کند، درس می‌دهد کیف می‌کند، می‌خورد کیف می‌کند، زیر بار فشار قرار می‌گیرد کیف می‌کند، همه‌اش کیف می‌کند نکته‌اش این است.

دین یعنی لذت! لذت بردن و لذت پایدار بردن، دین یعنی این. (بله، من نمی‌دانم، صراط خوش گذرونی است؟ اگر آدم می‌خواهد این را عمومی بگوید باید یک جوری بگوید که فکر نکنند خوش گذرانی «بِأَيِّ نَحْوٍ كَانَ»، حالا چرا با آقا بنشینیم، با آقا هم بنشینیم؟ فکر کن مثلاً با امام حسین بنشین) روایت حدیث الحسین برای همین است، برای اینکه می‌گویند بیا برو بهشت می‌گوید چه بهشتی بالاتر از اینکه آدم در محضر امام حسین باشد، چه بهشتی بالاتر از این وجود دارد؟ «گول نعمت را مخور مشغول صاحب‌خانه باش» کلاً چه بهشتی بالاتر از این وجود دارد؟ چرا ما را فریب می‌دهید به لذت‌های بیخودی... پس دیدید که این لذت یک لذتی است که، حالا اینجا را نگاه کنید، این کاس بهشتی هم لذت شرب دارد هم لذت عین دارد، با اینکه قاعدتاً ما فکر می‌کنیم این‌ها باید لذت شرب داشته باشد دیگر، نگاه کنید «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» «أَوْلَيْتَكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ» «فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ» او میوه می‌خورد ولی (مُكْرَمُونَ) میوه می‌خورد (فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ) این‌ها مکرمانند «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» «عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» «يُظَافُ عَلَيْهِمْ» آنجا هم «بِكَاسٍ بِصَحَافٍ» و این‌ها داشت دیگر «بِكَاسٍ مِنْ مَعِينٍ» «بَبَيْضَاءَ لَدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» این برای شارب لذت دارد «لَا فِيهَا غَوْلٌ» این‌ها یک چیزی هم هست که (غَوْل) ندارد و عقل را زائل نمی‌کند، و مست کنندگی به این صورتی که «ال لا يعقل» می‌کند، نمی‌کند، در (سوره مبارکه محمد) هم آمده آنجا که یکی از رودهای بهشتی همین است که «حَمْرٌ لَدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» خمیری که (لَدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ) است، آن یک مستی دیگری را می‌دهد، آن یک مدهوشی می‌دهد نه بیهوشی و این‌ها.

و چیزهای دیگر که «عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ» «كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ» «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ» «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ» بعد می‌رسد که «فَاطَّلَعَ قَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ» آنجا چیست؟ آنجا همه‌اش شجره (رَقُوم) است، تلخ

است، شجره «ظَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ» است «فَأَنَّهُمْ لَأَكَلُونَ مِنْهَا فَمَا لُبُّونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» انقدر می خورد شکمش دارد می ترکد و همه این‌ها... اگر شما کلاً این را بدانید که «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) یعنی اینکه آخرت (باطناً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) است، و روح هم مخصوص همین باطن است و نفس انسان هم این‌گونه است، لذا همه تجربه بهشت را باید در دنیا کرد تا (خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ) تمام تجربه‌های بهشتی، حالات و روحيات و این‌ها تجربه‌های بهشتی‌ایست که انسان باید حال کند، عشق کند، تا گریه می‌کند «يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» طرف خشوعش بالا می‌رود، و چون خشوعش بالا می‌رود خیلی کیف می‌کند، خلاصه دنیا اینجوری است که حالش را ببر. یا مثلاً راجع به شهدا این را داریم دیگر، شهدا «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی این‌ها دیگر آنجا خر کیف هستند «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ» یعنی یک‌جوری فرح است، که دارد این فرح خودش را به بقیه هم انتقال می‌دهد و بقیه فرحناک می‌شوند. حضور یک مومن در یک جایی باعث نمی‌شود، او فرح دارد و بقیه دارند غصه می‌خورند، چون این دیگر می‌شود مدل دنیوی‌اش و مدل اخروی لذت نیست، لذت در مدل اخروی‌اش این است که همه‌اش روبروی هم‌دیگرند و دارند به یکدیگر انرژی می‌دهند، این مدلی است، وگرنه می‌شود مدل قارونی‌اش، این «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (سوره قصص، آیه ۷۶، صفحه ۳۹۴) «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ» و «وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ» این آدم می‌فهمد که این فرحناکی، این سرزندگی نیست، این در دل بقیه را خون کردن است (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ) خدا فرح را دوست ندارد این فرح دنیوی را دوست ندارد.

دارد با بقیه چیکار می‌کند؟ خوب دقت کنید (آیه ۷۹) را نگاه کنید «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (ای داد بیداد بقیه زندگی می‌کنند ما هم زندگی می‌کنیم) نه! این آدمی که گرد و خاک می‌کند و دارد فرحناکی خودش را این‌گونه نشان می‌دهد که بقیه را داغون می‌کند، این اصلاً بهشتی نیست! این مدلش بهشتی نیست، لذا (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ) خدا فرح نفس اماره را دوست ندارد. (می‌خواهم عرض کنم طرف ممکن است حزن داشته باشد، ولی شما خودتان می‌فهمید این حزن ممدوح است) (سوره توبه، آیه ۹۲، صفحه ۲۰۱) «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ» می‌گوید آمدند پیش تو که یک مرکبی بهشان بدهی که این‌ها بروند جنگ (قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ) گفتی من چیزی ندارم شما را سوار کنم (تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا) چشم می‌ریختند از اشک، از حزن! منتهی این حزن چیست؟ (أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ!) (چرا من امکان این را ندارم که شهید شوم، خدایا چرا این امکان برای من نبود که کمک بدهم به جبهه‌ها!) آدم این حزن را می‌فهمد، این حزن با حزن سر اینکه (چرا این وام گیر من نیامد که من ماشینم را اعوض کنم) فرق دارد! بله گریه‌های حاج قاسم، گریه‌های حضرت آقا، شوق به شهادت، حتی شوق به گریه معارف، (سوره مبارکه مائده، آیه ۸۳) را نگاه کنید «تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» که اشک می‌ریزد از عرفان! از معرفت حق دارد اشک می‌ریزد، شما جنس همه این بغض‌ها و گریه‌ها را می‌دانید و می‌فهمید، خیلی‌هایی هم که می‌گویند ما نمی‌فهمیم باز هم می‌فهمند، ولی بعضی‌ها انقدر سطح خودشان را پایین آورده‌اند که ممکن است واقعاً نتوانند بفهمند، طرف فکر می‌کند (این چه مدلش است سجده می‌کنید یک ساعت در سجده می‌مانی کار نداری؟ آخه این چه زحمتی است به خودت می‌دهی!) یعنی یک حالت اینکه نمی‌فهمد.